

۵. مرحوم خوئی در توضیح این اختلاف می نویسد که «بین امر و نهی یک فرق مطرح بوده است و آن اینکه در نهی، طلب به ترک تعلق می گیرد و در امر به فعل» و سپس می نویسد:

«و قد أشكل عليه بان الترك امر أزلي خارج عن القدرة و الاختيار و سابق عليها. و من الواضح جداً انه لا تأثير للقدرة في الأمر السابق، ضرورة ان القدرة انما تتعلق بالأمر الحالي، و لا يعقل تعلقها بالأمر السابق المنصرم زمانه فضلاً عن الأمر الأزلي. و عليه فلا يمكن ان يتعلق النهي به، ضرورة استحالة تعلقه بما هو خارج عن الاختيار و القدرة و من هنا ذهب بعضهم إلى ان المطلوب في التواهي هو كف النفس عن الفعل في الخارج، دون الترك و نفس ان لا تفعل»^۱

ایشان بر این مطلب اشکال کرده اند:

«و غیر خفی ان هذا الإشكال يرتكز على نقطة واحدة، و هي ان يكون متعلق النهي بعدم السابق، فان هذا عدم امر خارج عن القدرة و الاختيار، فلا يعقل تعلقها به، إلا ان تلك النقطة خاطئة جداً و غیر مطابقة للواقع، و ذلك لأن متعلقه الترك اللاحق. و من المعلوم انه مقدور على حد مقدورية الفعل، لوضوح استحالة تعلق القدرة بأحد طرفي النقيض، فإذا كان الفعل مقدوراً للمكلف كما هو المفروض فلا محالة يكون تركه مقدوراً بعين تلك المقدورية، و إلا فلا يكون الفعل مقدوراً و هذا خلف»^۲

ما می گوئیم:

۱. بالوجدان در مورد چیزی که تحقق نمی یابد، در انسان ۳ حالت موجود است

الف) آن را انجام نمی دهد در حالیکه نه قدرت بر آن دارد و نه انگیزه آن را دارد.

ب) آن را انجام نمی دهد در حالیکه قدرت بر آن دارد ولی انگیزه ندارد.

ج) آن را انجام نمی دهد در حالیکه قدرت بر آن دارد و انگیزه هم دارد (ولی کف نفس می کند)

حال: وقتی می گوئیم: «زید خمر نخورد»، ظهورش در صرف نخوردن است (ان لا تفعل)

وقتی می گوئیم: «زید خمر را ترک کرد»، ظهورش در آن است که قدرت دارد ولی انجام نداد ولی نسبت به بودن یا نبودن انگیزه، مطلق است (ترک)

و وقتی می گوئیم «زید از خمر کف نفس کرد»، ظهورش در آن است که انگیزه هم دارد

۱. محاضرات فی الأصول، ج ۴، ص ۸۱

۲. همان، ص ۸۲



پس: در مورد نهی ۳ مطلب فرض دارد: که نهی طلب است اما:

(الف) طلب به صرف عدم فعل تعلق گرفته است.

(ب) طلب به ترک فعل تعلق گرفته است.

(ج) طلب به کف نفس از فعل تعلق گرفته است.

۲. مرحوم آخوند، به ۳ فرض اشاره ندارد و تنها به دو فرض (طلب ترک و طلب کف نفس) اشاره کرده اند و متعلق نهی را «مجرد ترک و ان لا یفعل» برشمرده اند:

«نعم یختص النهی بخلاف ، وهو : إن متعلق الطلب فيه ، هل هو الکف ، أو مجرد التّرك وأن لا یفعل؟ والظاهر هو الثانی.

وتوهم أن التّرك ومجرد أن لا یفعل خارج عن تحت الاختیار ، فلا یصحّ أن یتعلّق به البعث والطلب ، فاسد ، فإن التّرك أيضاً یكون مقدوراً ، وإلاّ لما كان الفعل مقدوراً وصادراً بالإرادة والاختیار، وكون العدم الازلی لا بالاختیار، لا یوجب أن یكون بحسب البقاء والاستمرار الذی یكون بحسبه محلاً للتکلیف»^۱

۳. مرحوم مشکینی در توضیح کلام مرحوم آخوند در "عدم ازلی" می نویسد:

«أنّ العدم یلحظ تارة بتحقیقه السعی، و أخرى بالنسبة إلى تحقیقه فی الأزمنة الماضية، و ثالثة بالنسبة إلى الأزمنة الغابرة، فلو كان متعلّقاً للطلب بالاعتبارین الأولین لصحّ ما ذکر، و أمّا بالاعتبار الأخير فلا، لكونه مقدوراً للمکلف، و إلاّ لما كان الفعل مقدوراً، لاستواء النسبة إلى الطرفين. و یشهد به مقدوریّة الوجود إذا أمر بشیء موجود حال الأمر، لأنّ الوجود السابق لیس تحت القدرة، و کذا الوجود المطلق، و إنّما المقدور هو الوجود المفروض متأخراً.»^۲

۱. استدلال مرحوم آخوند بر اینکه اگر نهی به معنای طلب ترک باشد با محذور مواجه نیست ولی با اشکال مواجه شده است:

«یبقی سؤال وهو : أنّ هذا المعنی إنّما یستلزم إمكان تعلّق النهی بالتّرك لا تعینیه ، فما هو الوجه فی اختیار تعلّقه بالتّرك دون الکف؟.

۱. کفایة الاصول، ص ۱۴۹

۲. حواشی مشکینی علی الکفایة، ج ۲، ص ۹۳



والجواب عنه واضح: فان تعلّقه بالتّرك لا يحتاج إلى برهان فأنّه ما تقتضيه القاعدة، والالتزام بتعلّقه بالكفّ من جهة الالتزام بامتناع تعلّقه بالتّرك، فلا محيص عنه، فإذا ثبت جوازه تعين بلا إشكال. اما أنّ ذلك مقتضى القاعدة، فلاجل أنّ التّكليف إذا كان يرتبط بالأُمور الخارجية لترتّب المصلحة والمفسدة عليها، فلا وجه لتعلّقه بأمر نفسى، بل هو يتعلّق رأساً بأمر خارجى من فعل أو ترك، ولأجل ذلك لم يتوهّم متوهّم أنّ الأمر متعلّق بإرادة الفعل لا بنفسه إذ لا معنى له، والمفروض معقوليّة تعلّقه بالفعل نفسه. فالتفت.^۱

۲. دلیل دیگری هم برای اینکه بگوییم متعلق طلب در نهی، «کف» است، مطرح شده است: «انّ متعلق النهی وإن كان هو التّرك، لكنه هل هو مطلق التّرك أو أنّه ترك خاص وهو المساوق لصورة الكف؟ والوجه فى هذا الكلام هو انّ النهی انّما هو لجعل الدّاعی نحو التّرك، وهذا انّما يتعلّق فى صورة وجود المقتضى للفعل، بحيث يكون المكلف فى مقام العمل فى نهی، امّا إذا لم يكن فى مقام العمل فلا معنى للنهی عنه لتحقق الانتهاء والانزجار فى نفسه بدون نهی فىكون النهی لغوا.»

توضیح:

۱. اگر متعلق نهی، ترک باشد، لاجرم باید «ترک خاص» متعلق نهی باشد
۲. یعنی آن ترکی که مکلف می خواهد انجام دهد و در عین حال ترک می کند. و این مساوق با کف است
۳. چرا که جایی که مکلف نمی خواهد انجام دهد، توجه نهی به مکلف لغو است.
۴. پس لاجرم نهی باید به ترک خاص که مساوق با کف است تعلق گیرد.

۳. ما در جواب به این مطلب می گوییم:

در صورتی تعلق نهی به ترک لغو است که اختصاصاً به جایی تعلق گیرد که مکلف قصد فعل نداشته باشد ولی اگر به صورت مطلق به ترک تعلق گیرد (چه قصد باشد و چه قصد نباشد) لغو نمی باشد.

۴. بنابر آنچه خواندیم، می توان گفت که (با توجه به آنچه در شماره ۴ از منتقى الاصول خواندیم) اگر کسی نهی را دال بر طلب بداند، باید متعلق آن را «طلب ترک و عدم انجام فعل» تصویر کند. (اگر چه ما از اساس این مبنا را نپذیرفتیم.)

۱. منتقى الاصول، ج ۳، ص ۸

